

۲. تأملات تاریخی بر موانع گسترش تشیع

حجت الاسلام والمسلمین رسول جعفریان *

مقدمه

شاید سابقه شیعه‌شناسی به معنای علمی در دوره اخیر، به تلاشهای علامه فقید مرحوم حاج آقا بزرگ تهرانی برمی‌گردد که شیعه را از لایه‌لای گرد و غبار کتابخانه‌ها با جست‌وجو و تتبع در کتابخانه‌های عمومی و شخصی بلاد مختلف در بعد کتاب‌شناسی معرفی کرد. *الذریعة* یک قدم عالمانه بسیار اساسی و مهم بود. یک بار مرور کردن *الذریعة*، انسان را بسیار با مجموعه تشیع و تنوع فکری آن در ادوار مختلف تاریخی آشنا می‌کند. مرحوم سیدمحسن امین با *طبقات اعلام الشيعة* و پسرش مرحوم سیدحسن با *دائرة المعارف الشيعة* قدم‌های بسیار اساسی و خوبی برداشتند. در شکل محدودتر *تأسيس الشيعة*، اثر مرحوم سیدحسن صدر کاری ارزشمند است. *التدیر* علامه امینی به عنوان یک تتبع گسترده برای شناساندن تاریخ تشیع، منهای بحثهایی که درباره امامت و سایر مباحث دارد بسیار مهم است. حقیقت این است که مثل این آثار بزرگ دیگر تألیف نشد و مقدار زیادی کار معطل ماند. البته تب و تاب سالهای اول انقلاب هم مانع از این بود که کار به شکل علمی پیش رود. به خصوص که سنت علمی نجف در یک بخشی در مقایسه با قم، به مراتب قوی‌تر بود. حتی سنت علمی شیعه در لبنان هم در آن شرایط به لحاظ سابقه از قم قوی‌تر بود. همچنین سوریه با اینکه جامعه شیعه در اقلیت است، مرحوم سیدمحسن امین را پرورش داد.

اینان شخصیت‌های برجسته‌ای بودند که با محافل فکری جدید مصر، کشورهای عربی و حوزه نجف یک نوع تقابل و داد و ستد علمی داشتند. من خواستم نگاهی اجمالی به این سابقه داشته باشم. ذکر این نکته نیز ضروری است که این طرحهای بزرگ با آن پیشینه، متأسفانه در زمان ما جایی ندارد. البته فقط بزرگی کار نیست. دقت آقا بزرگ نیز بالاست و زحمت فراوانی کشیده است. در این سالها کارهایی کوچک‌تر و مقالاتی چند برای روشن کردن گوشه‌ها و زوایای تاریخ و عقاید شیعه و سوابق و پیشینه آن، تألیف شده است، اما در حد آن آثار بزرگ متأسفانه کار چندانی گسترده‌ای نیست و نشده است.

طهری

سال چهارم - شماره ۱۶ - زمستان ۱۳۸۴

۱۴۴

آنچه در این مجال کوتاه خدمت شما ارائه خواهم داد، بیشتر مربوط به موانع و دشواریهای گسترش تشیع، نه توسعه شیعه‌شناسی، بر اساس تجربه‌های تاریخی و نه بر اساس گشت و گذار در جوامع شیعه خواهد بود. یک بار ما می‌توانیم گذشته خود را مرور کنیم و از لحاظ تاریخی ببینیم در چه شهرها و مناطقی توفیق داشته‌ایم و عوامل آن چه بوده است. یک بار نیز می‌توانیم در زمان خودمان جوامع شیعی را در کشورهای مختلف عربی و غیر عربی بررسی کنیم، و ببینیم که جوامع شیعی با چه مشکلاتی روبه‌رو هستند و فهم آنها از تشیع چقدر است. نسخه‌ای از تشیع که در آنجا حکومت می‌کند و علمای آن منطقه مروج آن هستند، چه تفاوتی با نسخه تشیع در قم و نجف دارد؟ برای رسیدن به یک وجه و گفتمان مشترک و فراهم کردن زمینه‌های گسترش تشیع چه راهکارهایی وجود دارد؟ آنچه خواهم گفت بیشتر جنبه تاریخی دارد؛ همچنین به دلیل مسافرت‌های مختلف به سایر کشورها به برخی از تجربه‌های روز نیز اشاره خواهم کرد.

۱. پیچیدگی علمی - بساطت علمی

واقعاً هیچ توجه کرده‌ایم که چرا اسلام در جامعه ایرانی به سرعت منتشر شد و آیین زرتشتی از بین رفت؟ اهمیت این پرسش با توجه به این نکته روشن می‌شود که معمولاً در تاریخ ادیان و تاریخ تمدن، سخت‌ترین پیچ‌های تاریخ را تغییر آیین و مذهب می‌دانند؛ یعنی ممکن است مردم حکومت را از دست بدهند، بسیاری از چیزها را کنار بگذارند، اما دینشان را، آیین‌ها و باورها و سنت‌هایشان را نگه می‌دارند.

چه‌طور شد که اسلام در جامعه ایران به سرعت منتشر شد؟ نه فقط در ایران و بین زرتشتی‌ها، حتی بسیاری از مسیحی‌ها در غرب، در مناطق تحت سلطه روم شرقی و بسیاری از بت‌پرست‌ها در نقاط مختلف، اسلام را راحت قبول کردند.

یک بحث حقانیت اسلام، خدایی بودن آن و تقدیر غیبی و امثال اینهاست؛ ولی در همین قرآن، پیغمبرانی را داریم که تا آخر عمرشان، آیینشان از محدوده محل سکونت خودشان هم فراتر نرفت؛ به خاطر اینکه شرایط سیاسی و اجتماعی هم و مبانی‌ای که ایجاد می‌شد، نیز بسیار مهم بود. همچنین نوع «مبتغای» اطراف پیغمبران بودند، از حواریون و سایرین، و تلقی و برداشت آنها از دین جدید، نهایت اهمیت را داشت.

معمولاً ایران‌شناسان معاصر، چه غربی و چه داخلی، به یک نکته اشاره می‌کنند و آن بساطت اسلام به لحاظ فکری است؛ همه کس فهم بودن و همه پسند بودن اسلام است و اینکه اسلام خیلی پیچیدگی علمی و فکری ندارد. اصول و فروع و احکامش، هم جنبه

انسانی داشت و هم قابل فهم بود. لازم نبود کسی برای تفهم اسلام به مردم، خیلی تلاش عجیب عمیقی داشته باشد. این همه کس فهم بودن و همه پسند بودن دین اسلام در سرعت انتشار آن بسیار مؤثر بود.

آیین زرتشتی در ایران خیلی قوی بود و حکومت از آن جانبداری می کرد. سلسله ای از روحانیون حامی دین و حکومت بودند. ولی با ظهور اسلام، شریعت سمحه سهله، آیین زرتشتی زمینه اش را از دست داد و جایش را با اسلام عوض کرد.

اگر قدری این بساطت پیچیده شود، وسایلی به آن ضمیمه شود و زیور و زینت به آن افزوده شود، محبوبیت خود را از دست می دهد. وقتی قرار باشد کسی برای فهم تشیع و شیعه شدن، نیازمند این باشد که به صد اصل و دویست فرع معتقد باشد و ما نتوانیم این بساطت را حفظ کنیم، قاعدتاً با مشکل مواجه می شویم.

با توجه با این نکته، آیا امروز تشیعی که ما عرضه می کنیم بسیط و قابل فهم است و با سه، چهار یا پنج نکته تفهم می شود؟ یا آن قدر عقاید مختلف به آن افزوده و پذیرفته شده و مخالفت با آنها مشکل زا شده که شما وقتی می خواهید این مجموعه را بیان کنید دیگر قادر نیستید بساطت آن را حفظ کنید؟ این نکته کلی امروزه هم درباره اسلام قابل تأمل است و هم درباره تشیع.

یکی از دلایلی که معتزله هیچ وقت نتوانستند در دنیای اسلام نفوذ مردمی داشته باشند، این بود که عقایدشان را با توضیحات عقلی پیچ در پیچ، مبهم و مشکل کرده بودند، آن قدر که حتی علما هم از فهمیدن آن عاجز بودند. خواندن نوشته های قاضی عبدالجبار و دیگران شاهد بسیار خوبی بر این نکته است. به همین خاطر معتزله عملاً فقط در محافل علمی، مدارس و بین نخبه ها ماند و هیچ وقت نتوانست بین مردم رواج پیدا کند.

مذهب بایستی به یک لقمه لذیذ تبدیل شود؛ به یک مجموعه بسیط و غیر پیچیده. نه چندان پیرایه داشته باشد که کار را دشوار و تحمل را سخت کند، و نه چندان با شاخ و برگ های عقلی و خردگرایی شدید و پیچیده شده باشد. باید بتوان در یک حوزه مختصر، تمام اصول و فروع آن را بیان کرد.

۲. پیچیدگی و سخت گیری مذهبی

خوارج جاذبه های زیادی داشتند. هیچ کس نمی تواند منکر شود که غیر از قصه نهروان، بعدها خوارج حرفه ای می زدند که می توانست مقبولیت عمومی داشته باشد. آنها نوعاً افرادی بودند زاهد پیشه، ضد اشرافیت، ضد ظلم و ستم و به لحاظ اعتقادی سعی می کردند از

خودشان قرآن گرایی شدید نشان دهند؛ اما هیچ وقت نتوانستند جای مفصلی را در دنیای اسلام به خود اختصاص دهند. در حال حاضر نیز غیر از دو نقطه، تمام آن میراث از بین رفته و هیچ جای توسعه هم ندارد و اصلاً از مجموعه مذاهب اسلامی حذف شده است.

دلیل این مسئله چیست؟ یک عامل بسیار اساسی، سخت‌گیری مذهبی است. شما این مسئله را کنار رشد مذهب حقی در شرق اسلامی و دقیقاً شرایطی که ابوحنیفه برای سهل شدن دین ایجاد کرد، بگذارید. فتوای ابوحنیفه که نماز را می‌توان فارسی خواند، یا اینکه هر کس شهادتین را بگوید مسلمان است و لازم نیست عربی را درست بخواند و لازم نیست نمازش را صحیح بخواند و فتوایی از این دست در گسترش حنفی‌گری بسیار مؤثر بود. من نمی‌گویم این شرایط را برداریم، من یک تجربه تاریخی را بیان می‌کنم.

در مقابل، سخت‌گیری خوارج که مرتکب کبیره کافر و کشتن او واجب است، هر کس که با ماست بایستی همه زندگی خود را رها کند و بیاید در دارالحجره ما و از صبح تا شب مشغول مبارزه باشد، ما اگر پنج نفر باشیم باید در مسجد شورش کنیم و برخی رفتارهای خوارجی که الان هم نمونه‌هایی از آن را در بعضی از نقاط جهان اسلام می‌بینیم، همه اینها سبب شد که خوارج منکوب شوند، از بین بروند و به هیچ وجه آن شعارهای پر جاذبه‌شان نتواند زمینه داشته باشد.

بنابراین فکر نکنید کافی است که ما شعار عدالت بدهیم، تشیع شعارهای زهدگونه بدهد و بر اساس همان میراثی که از ائمه رسیده است، آن جنبه‌های انسانی را در نشر تشیع کافی بدانیم. هر نوع سخت‌گیری مذهبی، به هر شکل، چه تئوریک، چه فقهی و چه نوع کنترلی که در جامعه می‌شود، مانع از رشد یک مذهب است. به اقل چیزها باید اکتفا کرد. شما در تاریخ می‌بینید که مرجئه تمام دنیا را گرفتند. تصور نکنید که مرجئه همان گروهی‌اند که می‌گفتند هر کس گناه هم بکند اشکال ندارد. آن حرف‌ها مال کتابهای ملل و نحل است. آن چیزی که در عالم خارج اتفاق افتاد این بود که شما وقتی شهادتین را بگویید کافی است. این‌طور نیست که اگر ذره‌ای تخطی کردی کافری و از مذهب خارج شده‌ای. شما وقتی دایره را ضیق و فضا را تنگ کردید و مثل خوارج نگاه کردید، باید انتظار داشته باشید که آیینتان در یک محدوده بماند و گسترش نیابد.

یکی از دلایل شکست بنی‌امیه هم همین سخت‌گیری‌های مذهبی بود که بهانه‌های دیگری داشت. اگر حوادث سال‌های ۷۰ تا ۱۲۰ هجری را، غیر از عصر عمر بن عبدالعزیز، بخوانید، می‌بینید که بنی‌امیه خیلی سخت‌گیری مذهبی نشان می‌دادند و طرف را هر روز آزمایش می‌کردند که نماز را درست می‌خواند یا نه، و اگر درست نمی‌خواند از دین خارج است.

این عزیزانی که معمولاً با کاروانهای حج می‌روند، می‌توانند این تجربه را داشته باشند و خود مشاهده کنند که این سخت‌گیریه‌ها چقدر می‌تواند افراد را جذب یا دور کند. مقایسه من فقط در حیطه خوارج و حنفیان و گسترش آنها در شرق ایران بود. با اینکه کرمان، سیستان و بخشهای جنوبی ایران در قرن دوم، تقریباً زیر سلطه خوارج بود و دارای دولت بودند (یعقوب لیث متهم بود که با خوارج بوده) ولی از بین رفتند و فقط گوشه‌هایی از دنیا که هیچ خاصیتی نداشت برای آنها باقی ماند.

یکی از دلایلی که امروزه وهابیت با همه تبلیغات گسترده و صرف هزینه بسیار گسترش پیدا نمی‌کند، همین سخت‌گیریه‌است که بی‌شبهت به سخت‌گیری خوارج نیست. آنها مرز بین کفر و ایمانشان بسیار سنگین است و قابل تحمل نیست.

۳. فرقه‌ای شدن

نکته سومی که اهمیت دارد این است که آیا ما واقعاً تشیع را یک فرقه می‌بینیم یا یک مذهبی که برای هدایت عامه مردم است. در واقع وقتی ما شیعه را اسلام اصیل می‌دانیم و شعار آن را ترویج هدایت می‌دانیم، آیا درست است که آن را به یک فرقه تبدیل کنیم؟ تبدیل شدن شیعه به فرقه شبیه این است که شما مذهبی را در انحصار یک نژاد قرار دهید. درست است که اینجا بحث نژاد نیست اما عملاً چنین حالتی را پیدا می‌کند. مثل - بلاتشبییه - ارمنیها که آداب خاصی دارند و از بقیه جدا هستند. هیچ نوع تبلیغی هم ندارند و اگر تبلیغی نیز بکنند کسی قادر نیست به آن طرف گرایش پیدا کند. یعنی ما هر چه قدر محدودیتها و انحصارات تشیع را بیشتر کنیم، شیعه را به فرقه نزدیک‌تر می‌کنیم.

می‌دانید این تجربه کجا معلوم می‌شود. در جوامع شیعی که شیعه در اقلیت‌اند، مجبور شده‌اند هویت خود را حفظ کنند. به دلیل اینکه تفاوت‌های خود را با بقیه بگویند مجبور شده‌اند نشانه‌ها، ویژگیها، انحصارات و امتیازات خود را بیشتر کنند؛ ارتباط‌های خانوادگی‌شان را قطع می‌کنند، نه دختر به کسی می‌دهند و نه دختر می‌گیرند. در چنین جامعه‌ای که شیعه در اقلیت است، چه کسی رغبت می‌کند بیاید و با آنها تماس داشته باشد؟ برایش بسیار مشکل است. شما از او متنفری، او از شما متنفر است و نمی‌تواند شما را درک کند. یعنی لقمه‌ای هستی که به دهان او طعم نمی‌دهی و می‌داند که اگر روزی هم وارد شود، باید از همه زندگی‌اش ببرد. مثل این است که یک ارمنی بخواهد در جماعت دیگری وارد شود، یا یک یهودی به جای دیگری برود، همه چیز را از دست می‌دهد. و وقتی هم که وارد شود، چند سال طول می‌کشد تا با مفاهیم، ویژگیها و انحصارات و... آشنا شود.

طهری

سال چهارم - شماره ۱۶ - زمستان ۱۳۸۴

اگر ما در فکر توسعه تشیع نیستیم، ایرادی ندارد، هر روز می‌توانیم بخشهای جدیدی را به این مذهب اضافه کنیم. امروزه چیزهایی که قبلاً وجود نداشته است، جزو مسلمات شده است. اگر کسی به آنها اعتقاد نداشته باشد، حتی از بین خودمان هم بیرونش می‌کنیم و او را نمی‌پذیریم. این قدر سخت‌گیری را زیاد می‌کنیم که این فرقه ناجیه به جمع بسیار اندک و مشخصات بسیار نادری تبدیل می‌شود. متأسفانه الان ما در همین شهر قم، برخی جماعتها را می‌بینیم که اگر خیلی احتیاط کنند، بعضی از بزرگان را شیعه خلص نمی‌دانند و فکر می‌کنند ایمان آنها ضعیف است.

جامعه‌ای که از تشیع یک فرقه ساخت، نمی‌تواند آن را بسط دهد و هر روز کوچک‌تر نیز می‌شود، اختلافات درونی‌اش بیشتر می‌شود، یکی شیخی و دیگری اخباری می‌شود و...، آن وقت خودشان به جان هم می‌افتند و راه فرقه‌سازیهایی کوچک‌تر فراهم می‌شود.

سیاست باید این باشد که ما مذهب تشیع را به اصل و متن اسلام تبدیل کنیم؛ به طریقی که وسیله هدایت است. لازمه این کار آن است که ما مذهب شیعه را از حالت فرقه‌ای خارج نماییم و آن را به یک آیین و دین همه پسند و مقبول تبدیل کنیم.

معضل مهمی که الان داریم این است که نمی‌دانیم رهبری این مذهب دست کیست. دین چیزی نیست که شما هر روز بتوانید حرفش را عوض کنید. یک حزب معمولی حتی مرام‌نامه‌اش را به این سادگی عوض نمی‌کند. سران یک دین ممکن است بعد از صد سال جمع شوند و اصلاحات مختصری بکنند. در مذهب تشیع چه تصویری داریم؟ کیست که عقاید مردم را تبیین می‌کند؟ کجاست که اینها یک دست می‌شود و به جمع‌بندی نهایی می‌رسد؟

ما بحث اجتهاد را مطرح می‌کنیم و آن را از امتیازات مذهب شیعه می‌دانیم، ولی همه‌مان توجه داریم که چقدر از این سوءاستفاده می‌شود و چه کسانی به عنوان اجتهاد حرفهایی می‌زنند که فهم عمومی نمی‌تواند آنها را بپذیرد.

وقتی مراکز رهبری فکری متعدد شود و همسانی نباشد و یک تعریف دقیق و جامع نباشد، تکلیف غیرشیعه معلوم نیست. اگر وارد مجموعه ما شود باید به حرف چه کسی گوش دهد؟ اصول او از نظریات شیعه چگونه و کجا تبیین می‌شود؟ ممکن است تصور شود که چنین کاری (همسانی و عدم نقد و مراکز رهبری فکری) به بسته شدن باب تحقیقات منجر می‌شود، اما باید توجه داشت که این دو از هم جداست. باب تحقیقات باید ظرفیت خود را داشته باشد و جامعه هم آن تحقیقات را تحمل کند، اما مردم به لحاظ مذهبی، چه شیعه و چه غیرشیعه، باید تکلیف خود را بدانند.

شما می‌بینید آیت‌الله فاضل و دیگران بارها راجع به تحریف قرآن سخن می‌گویند و تذکر می‌دهند، ولی حتی امروز کسانی هستند که این حرف را قبول ندارند. در گذشته‌ها هم همین‌طور بوده است. ما یک مجمع نداریم که وقتی پس از بحث و بررسی حرفی زد، بقیه بدانند این حرف اساسی است و غیر از این نیست.

اگر بنا باشد مذهب شیعه را به دیگران معرفی کنیم، به یک اجماع نهایی نیاز داریم، و این اجماع نهایی وقتی قابل تصور است که لااقل در آن اصول بسیط و اولیه به یک توافق دست‌اولی برسیم و تا یک محدوده‌ای را بپذیریم. در سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲ در قم راجع به رجعت بحثی مطرح شد و تقریباً داشت به آشوبی تبدیل می‌شد. از مرحوم آیت‌الله حائری استفتا نمودند و ایشان خیلی راحت نوشت: اگر کسی اعتقادی به رجعت نداشته باشد، او را از تشیع خارج نمی‌کند. آشوب خوابید. اما بعدها وقتی تحمل کم شد، همان افرادی که دنبال آشوب بودند/سرار هزار ساله را نوشتند. وقتی شما دایره را محدود و تحمل را کم کردید، انتظار داشته باشید که برخی از این افراد وقتی از آنجا شروع می‌کنند، به جایی می‌رسند که همه چیز را خراب می‌کنند و مشکلی ایجاد می‌کنند که همه باید جمع شوند و مشکل را حل کنند.

به نظر من تحمل حوزه نجف از حوزه قم بیشتر است. این حرف در ذهنشان بماند و بعدها روی آن تأمل بیشتری بکنند. ما در کشور خودمان این مقدار ظرفیت نداریم که بتوانیم مجموعه گرایشها را جمع کنیم و دیگران را به نقاط مشترک دعوت کنیم. مشکلی که بیان شد، مبنی بر اینکه رهبر این مذهب کیست و چه کسی اصول را تبیین می‌کند، یک نکته دیگر دارد، و آن اینکه رهبری مذهبی از دست نخبه‌های حوزه هم خارج شده است و در دست طبقات بسیار پایین‌تر افتاده است. یعنی گاهی در حالی که مرجع تقلید حاضر نیست درباره مسئله‌ای اظهار نظر کند تا مشکلی ایجاد نشود، می‌بینید که طیفهای پایین‌تر فعال می‌شوند، از جانب مذهب سخن می‌گویند و گاهی مراجع و نخبه‌ها را هم مجبور می‌کنند که دنبال آنها حرکت کنند.

شما سال گذشته دیدید مداحی در تهران برای مراجع قم تعیین تکلیف می‌کرد، حتی حرف تند و زشتی زد. گرچه او بعداً عذرخواهی کرد، ولی گفتن آن حرف در ملاعام به این معناست که تکلیف رهبری مذهبی معلوم نیست.

وقتی ما خودمان به جمع‌بندی برسیم، در خارج از حوزه تشیع می‌توانیم حرفی برای گفتن داشته باشیم، اما وقتی خودمان جمع‌بندی نداریم، نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که در میان جامعه غیرشیعه حرف مهمی برای گفتن داشته باشیم.

۴. عدم اعتدال

نکته دیگری که لازم است باز از روی تجربه‌های تاریخی اشاره کنم، راجع به شیخ مفید و مهم‌تر از او شیخ طوسی و پسرش ابوعلی و بعد آمدن شاگردان آنها به شهر ری است. آن چیزی که باعث شد برای نخستین بار، شهر ری که مرکز ثقل سنیهای شافعی و حتی حنفی بود، بدون اینکه درگیری پیش آید به مرکز امامیه بدل شود، رواج نگرشهای اعتدالی و برخورد مسالمت‌آمیز موجود در مکتب نجف بود. شما هنوز هم کتابهای اهل سنت را می‌بینید که وقتی شرح حال علامه حلی را می‌نویسند، می‌نویسند این شخص معتدل است، و به صحابه بد نمی‌گوید. این را شاهد بگیرید و به ادبیات فارسی آن دوره نگاه کنید. صدها بیت شعر در اعتدال داریم.

اوضاع ری به شکلی بود که سنیها پای منبر علمای شیعه می‌نشستند و در محافل ادبی شیعه شرکت می‌کردند و گاهی بحث و مناظره هم داشتند. این درست زمانی بود که شافعیها و حنفیها در ری به جان هم افتاده بودند، اما شیعه‌ها مقبولیت داشتند و حرفهای خودشان را معتدل می‌زدند، و همین باعث شد که ری که مرکز ایران و چهار راه اصلی بود، با برخورد معتدل، تشیع را به صورت گسترده حفظ کرد. اما امروز شاهدیم که این اقلیتهای شیعه مگر به ضرورت زبانشان کوتاه شود و ناگفته پیداست اگر برخوردها از موضع اعتدال نباشد و تعامل درستی وجود نداشته باشد، تشیع نمی‌تواند گسترش پیدا کند.

نمی‌خواهیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که ما باید مصلحت‌اندیشی کنیم و تشیع را در هر محیطی به قالب افکار و اندیشه‌هایی که در آن محیط وجود دارد در بیاوریم. به هر حال ما یک مرز اصلی داریم که توحید است و با شرک قابل جمع نیست. همچنین معتقدات صریح و بسیار ارزشمندی داریم که باید آنها را حتماً حفظ کنیم. اما باید توجه داشت که هر جامعه‌ای روشی را می‌پسندد و نمی‌توان بر خلاف آن حرکت کرد. آدمی یا باید منزوی شود و اصلاً حرف نزند و فقط خود را هدایت یافته ببیند و دیگران را از خوبیهای که در اندیشه‌اش وجود دارد محروم کند و یا اگر خواست با کسی هم‌زبان شود، باید این تجربه را حفظ کند و بداند که در بعضی محیطها از بعضی افکار می‌توان کمک گرفت.

۵. عدم درک شرایط زمانی و مکانی

تشیع در ایران در قرن هفتم و هشتم، غیر از اینکه از اهرم اعتدال استفاده کرد، از راه تصوف نیز وارد شد و آرام آرام تصوف را هم اصلاح کرد و بر آن مسلط شد و بخشهای زیادی را از تشیع صوفیانه به تشیع فقهاتی تبدیل کرد. البته زمینه این کار نیز در ایران

وجود داشت. وهابیها هر جایی در دنیا وارد شده‌اند به خصوص در آفریقا، اولین دعوایشان با گروههایی بوده است که حلقه‌های ذکر و سماع و خانقاه داشته‌اند. آنها از اساس این گروهها را بیرون می‌کردند و هیچ زمینه ظهوری نمی‌دادند.

بدیهی است که شرایط جوامع، مختلف است و روشهایی که هر کجا ممکن است استفاده شود متفاوت است، ولی به هر حال، مواردی قابل تأمل است که انسان می‌تواند از آنها استفاده کند و در دوره‌های خاص تاریخی و جوامع به خصوص حرف‌هایش را از آن طریق بزند.

تشیع عرفان دارد، این همه میراث اخلاقی دارد، نه تصوف بازاری و نه تصوف حزبی. توجه به اخلاق، عرفان و ذکر و حتی استفاده از میراث عرفانی که در بخش عمده‌ای از فرهنگ شیعه وجود دارد، می‌تواند در بخش‌هایی از جهان اسلام مؤثر باشد. نباید دید چنان ما تنگ باشد که همه راهها را به روی ما ببندد و به همان صورتی که راجع به وهابیت عرض کردم، با آن خشکی و جمود وارد شود و راه را قطع کند.

خوبی تشیع این است که یک مذهب تمام عیار است، یعنی ما از هر بخش از آن می‌توانیم چیزی استفاده کنیم. ما در شیعه نگرش فقاهتی، زاهدانه، عارفانه و بحثهای اخلاقی بسیار سنگین داریم. شیعه وارث عقلانیت معتزله است، یک میراث معقول دارد و ما به تناسب این دوره‌های مختلف تاریخی و افکار و اندیشه‌های موجود، در هر شرایطی باید از فرصت استفاده کنیم و آن را گسترش دهیم.

در سرتاسر کشور سعودی اجازه تأسیس رشته کلام نمی‌دهند، ولی تشیع خیلی راحت می‌تواند از راه علم کلام که محبوب مصریها و بسیاری از مسلمانان نقاط دیگر است، اندیشه‌های خود را توسعه دهد. آنها یک نوع حدیث گزینی شدید، دارند ولی در تشیع غیر از اینکه حدیث وجود دارد، میراث عرفانی و فلسفی هم هست و مهم‌تر اینکه همه نگاهها به قم است که بتواند از این روشها استفاده کند. همچنین طلاب ایرانی و غیرایرانی که در قم تحصیل می‌کنند وقتی برمی‌گردند، باید به راحتی بتوانند از این روشها در محیط خودشان به بهترین شکل استفاده کنند و رابطه‌شان را با قم قطع نکنند.

قم، امروز پویایی و تنوع خاص خود را دارد و این تنوع باید بتواند تحت رهبری فکری و مذهبی مراجع در نقاط مختلف، به تناسب، خوب عمل کند و لازم است که طلاب و روحانیون سایر شهرها و کشورهای مختلف ارتباط خود را با این مرکز حفظ کنند.